

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت نوزدهم)

خامش کن و حیران نشین، حیران حیرت آفرین
 پخته سخن مردی ولی گفتار خامت میکند
 (مولوی)

در قسمت پیش این گفتار صحبت از مولوی و عشق و عشق‌بازی در میان بود:
 مقوله دلفریب و دور و درازی است که میتوان با زمدتی بدان دنباله داد و ای
 کاش من بنیه و نیرو و خوانندگان حوصله و تحمل داشتند و بحث را ادامه میدادیم.
 اما بقول خود مولوی:

« شرح عشق ار من بگویم بر دوام »

« صد قیامت بگذرد وان ناتمام »

مولوی در میان آدمیان از اعجوبه‌های خلقت است و اگر از آنچه
 خودمانیها در حق او گفته‌اند و همه عین حقیقت است بگذریم دانشمندان و محققان
 بیگانه هم درباره عظمت و جلال و حشمت معنوی او سخنان بسیار دارند.
 دانشمند ایران‌شناس بسیار معروف آلمانی در « دایرة المعارف بریتانیا »
 اورا :

« بزرگترین مؤلف وحدت وجودی در تمام قرون »

خواننده است و فیلسوف بسیار مشهور فرانسوی برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱ میلادی) در مجالس درس خود در دارالعلم و دانشگاه معروف «سوربون» در پاریس درباره کتاب «مثنوی» گفته است که یکی از مهمترین کتابهایی است که در تاریخ نوع بشر بوجود آمده است.

پروفسور براون ایرانشناس انگلیسی بسیار معروف و بسیار ایراندوست در حق او نوشته است که:

«بدون شك و شبهه بزرگترین شاعر عرفانی است که ایران توانسته است در دامان خود پروراند و کتاب «مثنوی» او مقام آن را دارد که در ردیف بهترین اشعار دنیا برای همیشه جایگزین گردد.»

کسانی که مایل باشند بیشتر و بهتر از حال او آگاهی حاصل نمایند میتوانند به کتاب «یادنامه مولوی» که به مناسبت هفتصدمین سال مولانا جلال الدین محمد مولوی در سال ۱۳۳۷ شمسی از طرف «کمیسیون ملی یونسکو در ایران» به قلم بیست تن از صاحبان قلم و اندیشه خودمانی در تهران بچاپ رسیده است مراجعه نمایند:

در آثار مولوی خواننده در هر قدم با سخنانی روبرو میشود که فهمیدن آن برای هر آدم مبتدی و خسانی چون من کار آسانی نیست و به قدرت فکر و تعمق محتاج است و خواننده اگر با فن کالبد شکافی معنوی و تشریح روحی و تجربه کافی با اشعه مجهول درونی آشنائی نداشته باشد و نتواند از عهده شمردن ضربان قلب و نبض معانی و مطالب برآید بسیاری از کلمات و ابیات را باید نفهمیده

بخواند و بگذرد و الا چطور میتواند هنگامی که با این قبیل سخنان مواجه میگردد .

«شش جهت است این وطن، قبله در او یکی مجو»

«بی وطنی است قبله گه ، در عدم آشیانه کن»

« زهی گناه که کفر است توبه کردن ازو»

« هر که او اندر نظر موصول شد

این خیرها پیش او معزول شد»

«چونکه با معشوق گشتی همشین

دفع کن دلاله گان را بعد ازین»

« هر که از طفلی گذشت و مرد شد»

« نامه و دلاله بر وی سرد شد»

« میدان که حدث باشد جز نور قدیمی (۱)

بر مزبلهٔ پر حدث ، آنگاه تماشا»

« من نخواهم لطف حق با واسطه»

« که هلاك خلق شد این رابطه»

من مدت مدیدی در معنی این بیت اندیشیدم و بجائی ره نبردم تا آن که از

زبان شمس تبریزی چنین تفسیری خواندم :

«عنایت بی نهایت الله گاهی بواسطهٔ مظاهر رسل سبیل نماید

و گاهی بی واسطه بنده را در کار آید» .

(۱) کلمهٔ قدیمی مرا به یاد دوست فاضلان آقای دکتر حریری عزیز (که یادش

بخیر) انداخت .

وتاندازه‌ای به معنی این بیت دیگر از مولوی پی بردم (با خیال کرده‌ام که پی برده‌ام):

« بر آنم کزدل و دیده شوم بیزار یکباره »

« چو آمد آفتاب جان نخواهم شمع و استاره » (۲)

« کاریز درون جان تو میباید

کز عاریه‌ها ترا دری بگشاید »

« يك چشمه آب از درون خانه

به زان جوئی که از برون می آید » (۳)

« این نه بلبل، این نهنگ آتش است

جمله ناخوشهای عشق اورا خوش است

ذلت او به ز طاعت پیش خلق

نزد کفرش جمله ایمان‌های خلق »

این زمین و این زمان بیضه است و مرغی کند روست

مظلم و اشکسته پر باشد ، حقیر و مستهان

کفر و ایمان دان در این بیضه سپید و زرده را

واصل و فارق میانشان برزخ لایبغیان

(۲) این بیت مرا به یاد کلام معروف باباطاهر انداخت که « ز دست دیده و دل

هر دو فریاد ».

(۳) این دو بیت در «عناوین» مثنوی آمده است و ندانستم که آیا از خود مولوی

است یا از عارف دیگری.

بیضه را چون زیر پر خویش پرورد از کرم

کفر و دین فارغ شد و شد مرغ وحدت پر نشان (۴)

در هر صورت آنهمه سخنان دیگری که در «مثنوی» و در «دیوان شمس» آمده است و همه معانی بلند دارد به ما میفهماند که تا خواننده مؤمن واقعی یعنی «کیس و ممیز و فطن» نباشد و بر رسم «بنظر بنور الله تعالی» به اشیاء و معانی ننگرد از عهده دریافتن مفهوم برنخواهد آمد (خدا چنین نعمتی را به ما نصیب فرماید).

من بامقداری از ایات مولانا که از عهده فهمیدن معنی آن در رنج و آزارم در جنگ و جدالم و امیدوارم روشن ضمیری هویدا گردد و برایم تفسیر فرماید، مثلا ابیاتی از این است:

«دوش دیدم کزهوس صد نخم مار اندر رگی»

«در فکندم امتحان را تا چه گردد مار من»

مطلب دیگر آنکه در کتاب «فیہ مافیہ» این کلام دیده شد:

«درویشان حکم یک تن را دارند، اگر عضوی از اعضا»

درد گیرد باقی اجزاء هم متألم شوند.»

و بیاد ایات بسیار مشهور سعدی در «گلستان» افتادم که «بنی آدم اعضای

یکدیگرند» و با آنکه شنیده بودم که چنین کلامی در احادیث اسلامی هم پیش از

(۴) در زمان بسیار لذت بخش و پر مغز و معنای نویسنده فرانسوی آناتول فرانس که

«تائیس» عنوان دارد در آن شب میهمانی در خانه یکی از معتبرین شهر اسکندریه (مصر)

در اوایل دوره مسیحیت گفت و شنود زیتون سبز با زیتون سیاه تا اندازه ای همین معنی و

مفهوم این سه بیت مولانا را میرساند. این رمان را دکتر قاسم غنی به فارسی ترجمه

نموده و بطبع هم رسیده است و بسیار خواندنی است.

مولوی و سعدی وجود دارد از خود پرسیدم که آیا از مولوی و سعدی کدام يك زودتر این کلام را بر زبان قلم جاری ساخته اند (۵) :

گاهی نیز از خود میپرسم که آیا فرنگیها با همه حسن نیت و شوق و ارادتی که بشعرا و عرفای ما دارند با سانی از عهده درک معنی و مفهوم پاره ای از کلمات آنها برمیآیند و مثلاً بیت ذیل مولوی در بادی امر موجب حیرت آنها نمیگردد .

«گر تو خواهی حری و دل زندگی»

«بندگی کن ، بندگی کن ، بندگی کن»

اما چون میدانم که عرفای آنها نیز ازین دست سخنان کسم ندارند بخود میگویم که ان شاء الله خواهند فهمید :

در خاطر دارم روزی يك نفر فرنگی فارسی دان به من میگفت که این بیت معروف :

«فرق است میان آنکه یارش در بر»

«با آنکه دو چشم انتظارش بر در»

بقدری واضح و آشکار است که شاید بگفتن نیرزد و چنان است که بگوئیم فرق است میان آنکه تندرست و سالم است با آنکه مریض و بستری است و باز حمت بسیار توانستم او را مجاب سازم (با خیال کردم که مجاب ساخته ام).

در هر صورت در باب عشق و عشقبازی چنین اهلجوبه هائی مانند شعرای بزرگ و عرفای نامی خودمان هر چه بگوئیم باز حق مطلب را چنانکه شاید بویاید ادا نکرده ایم و باید باز بقول خود مولوی اذعان نمائیم که :

(۵) بلکه کار مشکلی نباشد و با مقایسه تاریخ تحریر «گلستان» و «نیه مافیه» مطلب

روشن گردد .

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
عقل را شرحش چو خر در گل بهخت

بما گفته اند که:

علم نبود غیر علم عاشقی
مابقی تلیس ابلیس شقی

« آتشی از عشق در جان بر فروز

سر بسر فکر و عبادت را بسوز»

مولوی

عشق غریب است و زبانش غریب

همچو غریب عربی در عجم

مولوی

در «حکمت الهی» خودمان هم از عشق بسیار سخنها رفته است و از آن جمله

است تعریف ذیل:

«العشق نارالله الموقدة يحترق بها اشواق الافئدة»

سنائی هم مانند مولوی اعتقاد را سخی به عشق دارد و از او است:

سراسر جمله عالم پر ز عشق است

ولی عشق حقیقی با خدا کو

هر کرا عشق نیست در دله و جان

در دل و جان او هدایت نیست

بی آتش عشق کی توان یافت

بك قطره ز آب زندگانی

نظامی هم فرموده است:

جهان عشق است و دیگر زرق سازی

مبین در عقل کان سلطان جان است

قدم در عشق نه کان جان جان است

خلاصه آنکه باز بقول خود مولوی:

عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست

خیام که چه بسا اورا آدمی مادی صفت گفته اند نیز با عشق (مجازی و حقیقی)

آشنائیها میداشته است و این بیت را به او نسبت داده اند.

سر دفتر عالم معانی عشق است

سر بیت قصیده جوانی عشق است

شیخ بهائی مرد بسیار بلند پروازی بوده است. وی فرموده (با وزن و بحر)

که شعر نو پردازان را بخاطر میآورد):

علمی بطلب که ترا فانی

سازد ز علایق جسمانی

علمی که دهد بتو جان نو

علم عشق است، زمن بشنو

عشق است کلید خزاین وجود

ساری در همه ذرات وجود

وباز همو فرموده:

آن کسی را که نباشد عشق یار

بهر او پالان و افساری بیار

وباز عارف بزرگ فرموده:

پیمبر عشق و دین عشق و خدا عشق
ز فوق عرش تا تحت الثری عشق

بزرگان دانش و عرفان ما درباره «عشق» سخنان بسیار بلند فراوان دارند اما چون بقول بوسعید ابوالخیر دستگیرمان شده است که «عشق آمدنی بود نه آموختنی» در نقل آن اقوال سرودی نمی بینیم ولی چون در همین اواخر کتاب مستطاب «صوفی نامه» (۶) را مطالعه می کردم که نهمصد سالی پیش از این تألیف یافته است در آنجا شرحی درباره عشق دیدم (صفحات ۲۱۰-۲۱۳) که در یغم آمد لا اقل مطالبی از آنرا تبرکاً و نیمناً در اینجا نقل نمایم تا بر خوانندگان معلوم گردد که عرفای ما تا بچه درجه در حقیقت عشق و مدارج آن دقیق بوده اند و ضمناً نمونه ای هم از فارسی نویسی آن زمان بسیار دور بدست آید و بتوانیم با بعضی از فارسی نویسیهای امروز مقایسه نماییم:

« پس اسم عشق بر غایت دوستی » رونده (۷) نهند که بکباره
در ولوله افتد و به تشبیه الهیت موصوف گردد . تا میرستند
« عابد » گویند ، تا میداند « عاقل » گویند ، تا میشناسد « عارف »
گویند ، تا از غیر او (۸) احتراز میکند « زاهد » گویند ، تا
بصدق قصد طلب او میکند « مخلص » گویند ، تا در دوستی او

(۶) «التصغیة فی احوال المتصوفة» تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی (۴۹۱-۵۴۷) باهتمام و تصحیح دانشمند معظم آقای استاد دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۴۷ (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۴۲)

(۷) مقصود «سالك» است.

(۸) مقصود از «او» معشوق و «ایدآل» است که برای عارف همانا ذات باری تعالی و مقام توحید و وحدت است .

قدم مینهد «مشتاق» گویند و چون در رضا جمله آفریده هارا
 برمی اندازد «خلیل» گویند، تا در شهود او وجود خویش
 بذل میکند «حبيب» گویند، چون چنان شود که فنا و بقای
 خویش یکباره در وجود دوست تلف کند و آن دوستی خود
 راهیچ علت و بهانه نطلبد بلکه در تشبه ذات معشوق مستغرق
 و محو شود وی را «عاشق» گویند و از غایت عشقی که
 بمعبود دارند حرکت دایم میکنند در طاب، و از حرکات
 ایشان آثار مختلف و انوار متفاوت در عالم دنیا پدید می آید...
 و ما در کتابهای دیگر بیان عشق کرده ایم بشرح تر
 «هرچند که عشق از بیان وبرهان معلوم نشود.»

عارف بزرگ محیی الدین عربی (۵۶۰-۶۳۸ هجری قمری) هم درباره عشق

سخن نغزی دارد:

«... امروز قلب من پذیرای هر نقشی شده است: چراگاه
 آهوان، صومعه زاهدان، بتکده، کعبه، الواح تورات،
 مصحف قرآن، من به دین سرسپرده ام و بهر سوی که
 کاروانهای آن رهسپار شود راه خواهم جست. آری،
 عشق هموارکننده همه ناهمواریها و دین و ایمان من
 است.» (۹)

(۹) متن عربی اصل بنقل از «ترجمان الاشواق» :

ابتدا این بیت که «ترجمه فارسی در بالا نیامده است :

لقد كنت قبل اليوم انكر صاحبي

اذا لم يكن ديني الى دينه داني

از عارف ربانی احمد جام (اوایل قرن ششم هجری قمری) منقول است (۱۰).

«و رسول (ص) فرموده است که هر چیزی را گواهان باشد و گواه محبت عشق است. هر محبتی که بر عقل و خرد غالب گردد آن عشق باشد... و اگر عشق و عاشقی آنست که من دانم و خداوندان تحقیق دانند يك ذره از آن بهتر از عبادت همه عابدان است.»

در کتابهای شعرو عرفان ما ازین نوع کلامهای جان بخش که رهبر بتمدن واقعی است بسیار بدست میآید ولی افسوس که از قرنهای بدینطرف اغلب هموطنان ما همچنانکه معنی و مفهوم نمازی را که هر روز پنج بار میخوانند (ان شاء الله تعالی) نمی فهمند آن سخنان راهم مانند اوراد و غزالی که بمنظور دفع دم مار و نیش عقرب قبل از خوابیدن میخوانند بعجله میخوانند و رد میشوند و کتاب را می بندند و بخواب میروند و دل را خوش میدارند که کتاب خوانده اند و در زمرة حکما و جرگه عرفا وارد شده اند.

سپس :

وقد صار قلبي قابلا كل صورة
 فمرعي لغزلان و دیر لرهبان
 و بیت الاوثان و كعبة طائف
 و الواح توراة و مصحف قرآن
 ادين بدين الحب انى توجهت
 ركائبه فالحب دينى و ايمانى

(۱۰) در مقدمه بر « انيس التائبين » (انتشارات بنياد فرهنگ ايران، تهران، ۱۳۵۰). (بقلم استاد على فاضل). (صفحة هفتاد و پنج).

در هر حال صحبت از عشق پایان ندارد و کار آسانی نیست و جادار دبگوئیم
«مرغ کاینجا رسد پربنهاد» و بقول خود مولوی:

خمش خمش که اشارات عشق معکوس است

نهان شوند معانی ز گفتن بسیار

و بیم آن میرود که چنین گفتاری سبب مستی و پریشانی گردد و نتیجه معکوس

بدست بیاید و بقول رودکی که هزار سالی پیش ازین فرموده:

سماع و باده دَلگون و لعبان چو ماه

اگر فرشته ببیند بینند اینند اندر چاه

کسی که آگهی از ذوق عشق جانان نیست

ز خویش حیف بود گر دمی بود آگاه

گرفتار چاه ویل و سوسه‌های شیطانی شده و از مقصود بدور یفتیم. پس

فعلاً مطلب را همینجا درزمیگیریم و بوعده نزدیک خدا نگهدار میگوئیم.

فردا چه اندازه از ما یاد خواهند کرد. البته همان اندازه که ما از دیروزها یاد کرده‌ایم. آیا در فیلمهایی که آیندگان از عصر ما بر میدارند سایه‌ای هم از ما بر آنها خواهد بود. آری هنوز هم دنیا مرا صدا میزند ولی با صدائی که لطف قدیم را ندارد و اثرات دل‌انگیزش را از دست داده. آه! ای رهگذر مرا با خود ببر و جوانی را به من بازگردان.

از کتاب: (او را صدا بزنیم)